

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این در مباحثی که دیروز از مرحوم سید یزدی خواندیم آن بحثی که رقم ۱۰ بود ایشان فرمودند که اگر قیمت را در تعذر مثل داد و بعد مثل پیدا شد لا یکلف بالمثل علی جمیع المبانی، تصادفاً به ذهنم آمد یک توضیحی راجع به آن داده بشود، بعد دیدم خود مرحوم شیخ هم توضیح داده، چون ما عبارت شیخ را دقیقاً نخوانده بودیم. حالا آن توضیح را در ذیل عبارت شیخ.

مرحوم شیخ قائل به تفصیل در این مبانی ای که هست، در این کتاب صفحه ۲۳۹ به عنوان فرع که اگر قیمت را دفع کرد و بعد مثل پیدا شد، ایشان دارد که دلیل، او که نمی خواهد مثل را بدهد. آن وقت ایشان در این جا دارد وفاقاً للعلامة و من تاخر عنه، این جور جاها در کتاب شیخ زیاد نیست. خیلی لطیف است، تامل روی این عبارات خیلی خوب است یعنی می خواهد اشاره بکند که این بحث از زمان علامه در قرن هشتم به بعد مطرح شده است، این بحث از فروعی است که پیدا شده لذا مثلاً بگوییم اجماعی هست و کذا هست این نمی شود و ما همیشه عرض کردیم در هر مسئله آن مسائل تاریخی و زمینه های تاریخی روشن بشود در نتیجه گیری خیلی موثر است. عبارت شیخ در این جا خیلی لطیف است وفاقاً للعلامة و من تاخر عنه، خود من هم نگاه کردم ببینم که مرحوم شیخ در مبسوط دارد یا نه. عادتاً عرض کردم اگر در شیعه باشد قبل از شیخ طوسی است در مبسوط، عادتاً، و إلا خیلی از فروع توسط علامه آمده و عرض کردیم سرّ این که توسط علامه آمده ایشان از کتب اهل سنت که تفریعات بهتر و دقیق تری دارند نقل کرده است. از همین کتاب مقنی ابن قدامه یا شرح کبیر پسر برادر ایشان و انصافاً این کتابی را که علامه از آن نقل کرده است هم دقیق تر است و هم فروع بیشتری دارد و استدلال، مقنی بسیار کتاب خوبی است اگر آقایان بخواهند در فقه اهل سنت به طور کلی کار بکنند مقنی کتاب خوبی است. البته عرض کردم کتاب ها زیاد دارند مغنی کتاب خوبی است. البته عرض کردم کتاب ها زیاد دارند و اختلاف اقوال هم زیاد دارند، با یک کتاب حل نمی شود.

مرحوم شیخ می فرماید که اگر پیدا شد لأن المثل کان دینا فی الذمه سقط بآداء عوضه، عرض کردیم در اموری که جنبه وضعی دارند اینها اگر انجام شد طبیعتاً از قبیل صرف الوجودند، اگر از قبیل صرف الوجود بودند به انجامش در خارج دیگه ساقط می شود. دیگه وجود دوم ندارد، فرد دوم ندارد. از قبیل وجود ساری نیست بلکه از قبیل صرف الوجود است، در ذمه این مثل بود و مثل پیدا نشد، گفت قیمتش را بده، یعنی مثل هست، گفت صبر کن گفت صبر نمی کنم، خیلی خب، تا قیمتش را داد دیگه در ذمه او چیزی نیست مخصوصاً روی آن تصویری که ما کردیم که علی الید اثبات رد عین می کند، رد مثل می کند، رد قیمت هم می کند. پس این علی الید دیگر، یعنی به عبارت دیگر علی الید ما اخذت حتی ترد، یعنی آن چیزی را که گرفتی روی دست تو هست، تا کی؟ تا وقتی که داده شد، الان مثلش پیدا نبود قیمتش بود، قیمتش را دادی، طبق این حدیث مبارک رفت دیگه، چون گفت علی الید حتی ترد این روی دست تو هست، تا زمانی که ردش بکنی، حالا مثل خودش که تلف شد، مثلش هم که متعذر بود، به جای او گفت من می خواهم، قیمت را به او دادید، تا قیمت را بهش دادید طبق روایت علی الید روی دست نیست چون غایتش حتی ترد بود پس فعلاً از روی دست شما رفت. حالا اگر آن مثل پیدا شد، خب پیدا بشود، دیگه دو مرتبه روی دست بر نمی گردد، این دلیل جدید می خواهد که دو مرتبه روی دست برگردد، چیزهایی که جنبه وضعی دارند در مرحله ثبوت و بقایش به نحو صرف الوجودند، اگر برداشتید دیگه رفت بر نمی گردد. اگر نگه داشتید دیگه ثابت می ماند و برداشته نمی شود مثل خیار. اگر عقد را اجازه دادید عقد لازم می شود، دیگه بعداً نمی توانید رد بکنید. اگر رد کردید عقد باطل می شود و دیگه اجازه نمی توانید بدهید یعنی اصلاً موضوع برداشته می شود، چون موضوع به نحو صرف الوجود است وجود ثانی و فرد ثانی ندارند.

لأن المثل کان دینا فی الذمه، دقت کردید؟ عرض کردم عنوان دین پیش ماها حتی پیش همین سنهاوری هم دو تا معنای اساسی دارد، یکی همان دین اصطلاحی که از کسی قرض می گیرید و یکی هر چه که در ذمه شما باشد، حتی وقتی شما می گوئید این کتاب را به شما فروختم به صد هزار تومان فروختم. این کتاب در عهده شما گرفته شد که به او برسانید. این هم دین حساب می شود اصلاً، هر چه که در عهده شما بود، در ذمه شما بود. عهده را هم عرض کردم نسبتی است که بین شخص و خارج پیدا می کند، اگر خود این نسبت را

ایجاد بکنید می گوئیم تعهد، اگر خود آن شیء را می آوریم می گوئیم عهده، می گوئیم ذمه. این کتاب را حساب بکنیم می گوئیم عهده، کتاب را ملتزم شد بدهد این را تعهد می گویند. فرق بین تعهد و عهده مثل فرق بین کسر و انکسار است. دقت می فرمایید؟ فرقی مثل آن است. کسرتُ الکوز فانسکر،

مع التراضی فلا يعود کما لو تراضیا بعوضه مع وجوده، این تراضیا، این همان بحث بیع است. در باب بیع هم همین طور است. اگر گفت کتاب را فروختم به این مقدار. بعد که کتاب را فروخت کتاب را بهش داد، داد دیگه تمام شد، از عهده او خارج شد و لذا عرض کردیم اگر ما دام در مجلس به عهده گرفت و کتاب را به او بدهد و داد عادتاً این کتاب ملک مشتری می شود. مگر این که ثابت بشود که کتاب معیوب بوده، خیار عیب داشته باشد و کتاب در زمان عیب تلف بشود، کل مبیع تلف فی زمن الخیار فهو من مال صاحبه. در این جا عقد منفسخ می شود و به کتاب به مالک اصلیش بر می گردد. حالا اینها توضیحاتش را در جای دیگر باید عرض بکنم.

ایشان می فرماید هذا علی المختار پس این مبنای اول من عدم سقوط مثل عن الذمة بالاعواز، ایشان به تا مبنا را نقل می کند، مبنای اول اگر تعذر پیدا کرد هنوز مثل در ذمه است، چرا؟ چون مثل موجود است الان این جا موجود نیست، بعد از یک هفته می آید. پس هنوز مثل در ذمه است اما ادایش به قیمت است. البته روی این مبنا قیمت، قیمت مثل است نه قیمت عین. این یک مبنا.

و اما علی القول بسقوطه و انقلابه قیماً، اگر قائل شدیم که اصلاً دیگه این مثلی نیست، با کمبودش این به صورت قیمی در می آید. آن وقت ایشان در این جا می گوید دو مبنا باز دارد، بنا بر این که انقلاب بشود:

یک: فإن قلنا بأن المصوب إنقلب قیماً عند تعذر مثله، اگر گفتیم اصلاً مغبوب عوض می شود، اول مثلی بود حالا قیمی می شود. تا تعذر پیدا کرد تبدیل به قیمی می شود. این معنا اگر شد خوب دقت بکنید لازمه اش قیمت عین است نه قیمت مثل است. معنای انقلاب همین است. اصلاً عوض شد، این گندم بود گندم به صورت مثلی بود، چون مثلش هم در بازار موجود است. حالا هم موجود است، الان موجود نیست، یک هفته دیگه می رسد، لکن حالا چون تعذر پیدا کرد پس این تبدیل به قیمی می شود. مراد از قیمی هم در این جا قیمه العین است نه مثل اولی که قیمه المثل بود، این جا انقلابش و لذا مرحوم سید هم این را یک بحث مستقلاً قرار داد، یکی از مطالبی را

.....

که سید یزدی قرار داد آیا واقعا مثل قیمی می شود؟ یقلب قیمیا؟ عرض کردیم نه خلاف ظاهر است، مثل مثلی است. مثل یک خصلتی در عده ای از اشیاء است. مثلی بودن و قیمی بودن یک خصلت خود شیء است. به مجرد این که الان مثلش در بازار نیست خصلتش عوض نمی شود، هنوز مثلی است. خصوصا که مثلش هم موجود است، فقط الان در قم نیست، یک هفته دیگه از دهات برای قم می آورند، یا از خارج می آورند. حتی گاهی ممکن است حالا این آقا آمد قیمتش را داد عرض کردم دو ساعت بعد رسید نه این که حالا چند روز دیگه. آیا دو مرتبه مثلی می شود یا نه؟ نه نمی شود. وقتی قیمت داد تمام شد، سقوط ذمه کرد تمام شد.

فإن قلنا بأن المغصوب إن غلب قیمیا عند تعذر مثله فاولی بالسقوط، چون این اصلا ماهیتش عوض شد. اول مثلی بود و بعد قیمی شد. اصلا ماهیتش عوض شد، لأن المدفوع نفس ما فی الذمة، تبدیل نیست.

و إن قلنا

ایشان سه تا احتمال، سه تا مبنا داده است.

و إن قلنا إن المثل بتعذره، مثل به خاطر تعذر

النازل منزلة التلف، کانما تلف شد، تلف نشده است.

صار قیمیا

این جا قیمی شد به خاطر خود مثل، این جا باز قیمت مثل است. پس سه تا مبنا، روی یک مبناى اول قیمة المثل است، روی مبناى دوم قیمة العین است و روی مبناى سوم قیمة المثل است. تصور کردید؟ و انصافا بهترین وجهش همین سوم است، اگر ما باشیم و طبق قاعده انقلاب نیست، انقلاب را هم حتی نمی توانیم قبول بکنیم، صار قیمیا نه، این جا هنوز مثلش است چون طرف می خواهد و باید مالک را راضی بکند، باید از عهده مالک در بیاید، چون به هر حال مالک می گوید من می خواهم. در این جا انتقال به قیمت پیدا می کند اما این که این قیمی بشود نه، دو احتمال انقلاب هر دو خلاف ظاهر است. احتمال اول اولی است

آن وقت در این جا مرحوم شیخ فرمودند اگر این طور گفتیم احتمال وجوب المثل عند وجوده، در این فرض سوم احتمال دارد.

لأن القيمة حينئذ بدل الحيلولة عن المثل

چون قیمت به منزله بدل حیلوله است در این فرض سوم.

عرض کنم ان شا الله چون مرحوم شیخ در همین مسائل مثلی و قیمی بعد از مسئله صحیح ابی ولاد که مفصل بحث می کند در بدل حیلوله می آید، این بدل حیلوله اصطلاحی است، ببینید تلف، عرض کردیم اسباب ضمان تلف هست، اتلاف هست، عقد هست، انواع مختلف است. تلف علی الید هست، تلف قاعده علی الید هست و انواع مختلف ضمانات که هست یکیش هم بدل حیلوله است. بدل حیلوله آن تلف هایی که هست آن موضوعش تلف یا اتلاف شیء است، بدل حیلوله فرضش این است که تلف نشده، شیء موجود است.

یکی از حضار: بالاخره الان انگشتر را در چاه انداخته.

آیت الله مددی: شیء موجود است.

الان انگشتر را که در چاه انداخته نمی تواند در بیاورد اما انگشتر در ته چاه موجود است. حالا ممکن است دو ساعت دیگه هم مثلاً یک کسی بیاید آب چاه را بکشد و انگشتر در بیاید یا یک دستگاهی بگذارند انگشتر در بیاید، این به هر حال ممکن است. در بدل حیلوله شیء موجود است لکن حائل شدند بین شخص مالک و شیء، حیلوله به این معناست. آن به ملک خودش نمی رسد. آن وقت این جا گفتند که می تواند، شما انگشتر کسی را گرفتید و انداختید. می تواند مطالبه بدل بکند. این هم یک نحوه ضمان.

لذا در آن جا این بحث پیش می آید که حالا که مطالبه بدل کرد و بدلش را گرفت بعد انگشتر در آمد، چون آن جا تلف نشده بود، انگشتر در آمد، ایشان می گوید این فرض سوم می خورد به این که بدل حیلوله باشد

لأن القيمة حينئذ بدل الحيلولة عن المثل و سیأتی أن حکمه عود المبدل عند انتفاء الحيلولة.

این خواهد آمد. این در فرض سوم.

پس ایشان سه مبنا تصور فرمودند در این جا که طبق مبنای سوم احتمالاً اگر مثل پیدا شد به مثل برگردیم، روی احتمال سوم.

یکی از حضار: در بدل حیلوله خود عین پیدا می شود، این جا مثل خود عین نیست که بگوییم به آن برگردیم.

آیت الله مددی: خب فرض را همین کرده است. الان وقتی این عین تلف شد الان وظیفه اش عبارت از خود مثل است. آن وقت مثل هم موجود است الان بهش نمی رسد، برداشتند فردا گندم را آوردند، خب مثل موجود است، خود اصل موجود است، خود عین موجود نیست چون تلف شد، عین را کنار بگذارید، عین تلف شد اما مثل موجود است لذا ایشان این را بدل حیلولة گرفت، مرحوم سید چون دیروز خواندیم و گفتم که اول اسم مرحوم سید را بردم، مرحوم سید رضوان الله تعالی چون دیروز حالا من سریع خواندم و آخر وقت هم بود و وقت هم گذشته بود مرحوم سید فرمودند علی جمیع المبانی بر نمی گردد. عبارت دیروز سید یزدی در حاشیه شان بر مکاسب یعنی مرحوم سید یزدی می خواهند بگویند این سه مبانی را که شیخ فرمود در هیچ مبنا بر نمی گردد، احتمال این که مثل را بدهد نیست، علی جمیع المبانی، ایشان توضیح هم نداد، بنده هم دیروز خیلی سریع خواندم یعنی به ذهن من هم بود چون سریع خواندم گفتم خب دیگه تمام، بعد نگاه کردم دیدم همان اشکالی که به ذهن من بود شیخ هم متعرض مبانی شده است.

آقای خوئی رحمه الله به عکس شیخ، ایشان فرمودند سومی می شود بدل حیلولة، آقای خوئی دارند که نه اولی می شود بدل حیلولة، نه سومی و حتی به مرحوم شیخ اشکال می کنند که هذا من الغرائب، آنی که لأن المثل کان دینا فی الذمة سقط باداء عوضه، ایشان می گوید عوضش از قبیل این دین در ذمه باشد لکن این از قبیل بدل حیلولة است، اولی بدل حیلولة است نه دومی که انقلاب است. چون انقلاب یعنی عوض می شود. البته عرض کردم خوب دقت بکنید این کلمات یکی از مشکلات کلمات هست، انقلابی که ایشان مرحوم شیخ دارد انقلاب قیمی است همان وسطی است که مثلی قیمت بشود، این که ایشان می گوید انقلب قیمیا، سومی را هم گفت انقلب، این انقلب نیست، انقلابی نمی شود. این وظیفه اش مثل است و هنوز هم وظیفه اش مثل است، فقط چون مالک می خواهد شارع می گوید آن را راضیش بکن، چون مثل الان نیست با قیمت، نه این که انقلب، چون الان خود مثل متعذر است رو به قیمت مثل می آوریم، انقلاب نیست، انقلاب واقعی همان دوم است، انقلاب یعنی حقیقتش عوض بشود، اصلا گندم مثلی است به خاطر تعذر بشود قیمی، به خاطر تعذر.

یکی از حضار: این خصلتی که برای ذات شیء می فرمایید وجود دارد فرمودید انقلاب نمی شود و بلکه انتقال صحیح است آن خصلت شیء است در آن موقعیت حقوقی که بناست تکلیفش روشن بشود یعنی در آن فضا ببینیم. معلوم است که شارع مقصدی دارد که می خواهد به آن برسد.

آیت الله مددی: ما در این مسئله عرض کردیم رجوع به عرف هم مشکل ندارد. در کتب اهل سنت دارند که مثلاً علی الید، باید آنی که گرفته برگرداند، اگر تلف شد چیزی که صورتاً و معنی مثل آن است برگرداند. اگر نبود چیزی که معنی مثل آن است برگرداند. ببینید این ها تعبیر است. حالا آقایان صورت نوعیه و شخصیه نوشتند، عناوین مختلف آوردند. عرض کردیم ظاهراً نکته یکی است، حالا عناوینش صورتاً، معنی، دون الصورة، این ها ظاهراً به نظر من نکته اساسی این است که این که می گوید علی الید ما، عرض کردم اهل سنت ما را گرفتند تا جایی که خودش هست، اگر تلف شد نه، خب این یک بحث است.

ما عرض کردیم بعید نیست بگوییم علی الید شامل تلف هم می شود. آن وقت در تلف عرض کردیم سه صورت است، یا واقعا تلف نیست مثل این که معیار مالیت باشد، پول باشد، یا واقعا چیزی هست که معیار مالیت رغبات عقلائی است، در این شیء تالف هست همان معیار در غیرش هم هست این می شود مثل. همان معیار در غیرش نیست و خاص به خودش است این می شود قیمی. نکته فنی به نظر ما این گرفتیم و نکته را عرفی هم گرفتیم یعنی نمی خواستیم یک نکته خاصی را بگوییم.

یکی از حضار: آن ها که می گویند انقلب قیمیا

آیت الله مددی: انقلاب یعنی این چیزی که مثلی بود تبدیل به قیمی بشود، خب این خلاف ظاهر است، انقلب قیمیا بعد آن کان مثلیا معنایش همین است. چون شما قبول ندارید، این که قبول ندارید بحث دیگری است.

مرحوم شیخ در اول حرفش این است درست است که شما دین بود اما وقتی قیمت را گفت باید بدهید و شارع گفت قیمت را بده سقط، نمی دانم آقای خوئی شاید روی کلمه سقط تامل نفرمودند. در بدل حیلولة هنوز عین موجود است، در این جا اصلاً ایشان می گوید سقط، آن ذمه ای که داشتید دینی که در ذمه داشتید این تمام شد. مگر ایشان اشکال در سقط داشته باشد یعنی اشکال، فرض شیخ این

است، دقت کنید! لأن المثل كان دينا في الذمة سقط بقاء القيمة، خوب دقت بکنید سقط، مگر این که آقای خوئی اشکال در سقط داشته باشد و لذا به ذهن من می آید که انصافا کلام مرحوم شیخ درست است یعنی مشکل خاصی، فرض دوم هم انصافا.

یکی از حضار: بحث این است که عین موجود نیست، چون این جا گفته النازل منزلة التلف

آیت الله مددی: این در فرض سوم است النازل منزلة التلف.

یکی از حضار: بدل حیلولة دیگره

آیت الله مددی: بله ایشان می خواهد بگوید فرض سوم اما انصافش در فرض سوم هم همین طور است. عرض کردم یک بحثی است که من اصولا دیروز عرض کردم هم در باب اوامر داریم و هم، این جا که اصلا بحث ذمه است، آن بحث این است که این چون شبه تکلیف است یعنی ایشان مکلف به مثل بود، چون حالا غیر از ذمه، الان مکلف شد به قیمت، خب طبق قاعده این است که اگر انسان تکلیفی را که داشت انجام داد اصل اجزاء است، در کفایه یادتان هست این بحث را دارند اتیان المأمور به علی وجهه يقتضي الاجزاء، ما در بحث همین دوره دوم یاد می آید مفصل متعرض شدیم که اصلا این بحث ابتدائا ذهن انسان می آید این نکته اصولی است. آقا گفت نماز بخوان با پنج جزء، ما هم با پنج جزء نماز خواندیم، یعنی چه يقتضي؟ فلذا عرض کردیم مثلا همین بحث بالخصوص مبدع این بحث، بحث کلامی مال قاضی عبدالجبار در المغنی آورده، قبل از او در کتب اصول نیست، چون ما عرض کردیم مسائل اصولی هم تاریخ دارد، حساب کتاب دارد، انقباض و انبساطش حساب کتاب دارد، این طور نیست که بی حساب کتاب باشد. انقباض و انبساطش حساب کتاب دارد، این طور نیست که بی حساب کتاب باشد.

یکی از حضار: شاید به خاطر امر اضطراری و اختیاری آوردند؟

آیت الله مددی: نه در امر واقعی هم آوردند. و آن جا نکاتش را عرض کردیم.

این جا مثلا مرحوم شیخ می خواهد بگوید بدل حیلولة، ظاهرا نه بدل حیلولة نیست، این جا ظاهرا ما اگر ذمه صرف بگیریم خب ذمه ساقط شد، اگر اضافه بر ذمه تکلیف بگیریم، شما مکلف بودید مثل را بدهید، خیلی خوب، حالا مثل نیست، متعذر است، نه این که کلا



.....

نیست، مالک هم می خواهد، خوب دقت بکنید، شما مکلفید قیمت را بدهید، شما تکلیفتان را انجام دادید چرا دو مرتبه برگردد. اگر شما یعنی ببینید دقت بکنید بحث تحلیل، یا بحث ذمه را نگاه می کنید یعنی الان ذمه شما از مثل به قیمت رفت، معنای ذمه این است دیگر، اگر این قول را گفتید تعذر منشا این شد که از ذمه شما از مثل به قیمت برود. خیلی خب شما قیمت را دادید قاعده از ذمه ساقط شد. عرض کردم اموری که در ذمه هست از قبیل صرف الوجود است، ساقط شد دیگر بر نمی گردد. یا شما از قبیل تکلیف بگیرید، بگویید اول مکلف بودید به رد المثل، الان مثل متعذر است، مکلفید به ردّ القیمه، خب تکلیفتان را هم انجام دادید. قاعدتا نکته ای ندارد که دو مرتبه به مثل برگردد، نکته خاصی ندارد و لذا من فکر می کنم شاید اوفق به قواعد، البته صحیحش هم همین سومی است اصلا، سومی صحیحش است، وظیفه ای که شما داشتید به مثل بود، چون مالک مطالبه کرد شارع به شما گفت که شما قیمت را پرداخت بکنید. طبق قاعده به نظر من حق با مرحوم سید است، روی هر سه مبنا، البته احتمال اولی هم که شیخ داده حرف بدی نیست، چون مبنای سوم تقریبا نتیجه اش وجه اول است و نکته اساسی در دو وجه است نه سه وجه که ایشان نوشته است. نکته اساسی این است که آیا انقلاب را قبول بکنیم یا نکنیم، اگر انقلاب را قبول کردیم انصافا خیلی واضح است که قیمت لازم نیست مثل را بدهد. اگر انقلاب را هم قبول نکردیم به هر نحوی که هست این هم انصافا نکته ای ندارد که ما بگوییم دو مرتبه قیمت را بدهد. چون دیدم نکات لطیفی دارد که ما الان متعرض بشویم برای مسئله تحلیل حقوقی ان شا الله کافی باشد.

مسئله هفتم، چون عرض کردم مرحوم شیخ اموری را بیان کرده است این مسئله هفتم تا این جا راجع به این، اصل مطلب در پنجم این بود ان کان مثلیا مثله، مسئله پنجم و ششم راجع به مثل و تعذر مثل بود، مسئله هفتم راجع به قیمی است. این بحث اصولا راجع به قیمی است. طبعا چون در بحث قیمی بحث قیمت مطرح است شیخ اضافه بر بحث قیمی وارد بحث کدام قیمت؟ چون عرض کردیم حالا این مسائل را هم من توضیحاتش را کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردم در کتب قوم و در کتب شوافع حتی در الام شافعی که در اواخر قرن دوم است در این نیمه های اواخر در این کتابها این بحث را اساسا روی غصب برده بودند، الام شافعی گفت المقبوض بالعقد الفاسد گفت کالمغصوب، شیخ هم در این جا در عقد فاسد می آورد، این جا بحث غصب نیست، اساس بحث در غصب بود. لذا در غصب این

.....

طور بود یک شیئی را غصب می کرد، فرض کنید روز شنبه غصب کرد خب باید برگرداند. ده روز بعد این تلف شد، بعد آن آقا خبردار شد که این آقا تلف کرده است، آمد مطالبه کرد که این کتاب من را برگردان. حالا فرض کنید مثلاً احتمال بدهیم که انکار هم کرد و بحث شد، برگشتند به دادگاه، دادگاه هم حکم داد که شما باید این کتاب را به ایشان برگردانید که تلف شده است. آن وقت در حین تنفیذ حکم مثلاً ایشان گفت خیلی خوب، چهار روز به من مهلت بدهید، بعد از چهار روز بنا شد که ایشان برگرداند، حالا فرض کنید این چند روزی را که من حساب کردم روز غصب، روز تلف، روز مطالبه مالک، روز حکم دادگاه، روزی که می خواهد پرداخت بکند. ببینید چند روز شد، در این چند روز در باب غصب اولاً و در مقبوض به عقد فاسد ثانیاً و عرض کردم ما باز یک مسائلی داریم که بین این دو تاست یعنی از یک جهت شبیه غصب است و از یک جهت شبیه مقبوض به عقد فاسد است، مثلاً اتلاف، اتلاف از این قبیل است. من اتلف مال الغير فهو له ضامن، این هم یک ضمان است. این مانحن فیه ضمان ید است و آن ضمان اتلاف است و آن ضمان غصب است، این ها انواع مختلفند، بحثش در حقیقت یکی است که اگر بنا شد، البته در حقیقت بحثش یکی است لکن نتیجه اش ممکن است فرق بکند یعنی در باب نتیجه بگویم اعلی القیم را در این زمان ها در نظر بگیریم..

یکی از حضار: در مقبوض به عقد فاسد یک ضمان دیگه خیلی کلیدی باشد ضمان روشن شدن فساد عقد است، تا قبلش که فکر می کرد مال خودش است.

آیت الله مددی: در مقبوض به عقد فاسد ضمان اجرای عقد هم هست، ضمانی است که این کتاب را به طرف می دهد. به قول شما ضمانی است که می فهمد این عقد فاسد بوده. می آید می گوید برگردان. حالا دو روز قبل تلف شده ضمان تلف است، مقبوض به عقد فاسد یکی دو تا ضمان هم اضافه می شود که آن ضمان اجرای عقد هم هست. دقت کردید؟

پس خوب دقت بکنید در این مسائل با وسواس خاصی آقایان بررسی کردند، آن وقت ممکن است در فرض مسئله فرقی نمی کند و آقایان حکم مسئله را هم غالباً یکی گرفتند. عرض کردم این مطلب در کتاب شافعی آمده، در فقه شافعی آمده، در مبسوط شیخ طوسی آمده، بعدها مثل مرحوم ابن ادریس گفته که المقبوض بالعقد الفاسد فی حکم المغصوب بالاجماع إلا فی الاثم، این منشا این شد که خیال

.....  
بکنند دعوای اجمائی در مسئله شده و این تاریخ مسئله برایتان روشن شد که دعوای اجماعی ندارد و لذا خوب دقت بکنید من این بحث را چند بار تکرار کردم. ممکن است که شما در باب غصب یک چیزی بگویید اعلی القیم اما در مقبوض به عقد فاسد نگوید. فعلا بحث روی مقبوض به عقد فاسد است.

به این مناسبت مرحوم شیخ متعرض روایات ابی ولاد شده، چون یکی از روایات مهم ما که متعرض قیمت شده روایت ابی ولاد است.

السابع - لو كان التالف المبيع فاسدا قيميا فقد حكي الاتفاق

در مقابلش خواهد آمد که اتفاق روشن نیست.

علی گونه مضمونا بالقیمه

ما چون بحث های این را در آن جا انجام دادیم دیگه این جا تکرار نمی کنیم. عرض کردیم انصافا در عده ای از روایات شیعه این قیمت آمده است. در روایات اهل سنت همان حدیث معروف است که عائشه گفت یکی از زن های پیغمبر یک غذائی درست کرد و در کاسه ای به پیغمبر فرستاد من فرض کنید غیرت زنانه ام باعث شد دست زدم و آن کاسه شکست و آن غذا هم روی زمین ریخت. بعد پیغمبر فرمود إنا مثل هذا الاناء، این کلمه مثل را ما داریم. یعنی ضمان مثلی را در حدیث پیغمبر داریم، إنا مثل هذا الاناء، آن وقت در روایات شیعه چندین روایت که من خواندم، اوائل بحث ضمان مثلی و قیمی دیگه تکرار نمی خواهیم بکنیم. چندین روایت داریم که آنها بیشتر قیمی هستند، یکیش هم همین صحیح ابی ولاد، چون قاطر است و قاطر جزء حیوانات است و جزء قیمی هستند. و موارد دیگه هم در روایت داریم که مرحوم شیخ این جا می گوید اخبار کثیره، راست است در ابواب مختلف لکن در آن ها عنوان قیمی و مثلی نیست، اشتباه نشود. دارد مثلاً قاطر، آقایان می فرمایند قاطر قیمی است و إلا در روایت ندارد قیمی، دقت کردید؟ نداریم که قیمی. اشتباه نشود. آن وقت راجع به قیمی آنی که از پیغمبر نقل شده یک روایت معروفی است که مرحوم شیخ دارد و لذا ایشان می گوید يدلّ عليه الاخبار المتفرقة فی کثیر من القیمیات که خواندیم.

بعد ایشان می گوید لا حاجة الى التمسك بصحیحة ابی ولاد، خب صحیحه ابی ولاد هم جزء همین اخبار است و لا بقوله.

وقتی در روایات نیامده این طور به شکل قیمی. مثل قاطر را فرموده است که قیمتش را بدهد مثلاً. این ها اصلاً در متن روایت پس چیزی نداریم که مثلی بودن و قیمی بودن را خصلت. ما اصلاً گفتیم احتیاج به این ها ندارد، عرف این را می فهمد، ما با عرف در آوردیم.

و لا بقوله، این جا علیه السلام نوشته، لکن متعارف باید صلی الله علیه و آله بنویسد چون این حدیث از پیغمبر است

من أعتق شقصاً من عبد قوم علیه

این روایتی است که از پیغمبر در کتب اهل سنت نقل شده است، خدمتتان عرض کردم که ما ها تا یک مدت زمانی میراث های ما از آن ها جدا بود، شیخ رضوان الله تعالی علیه در این دو کتاب خودش خلاف و مبسوط یک مقدار از احادیث آن ها را آورد، این ها تدریجاً بین اصحاب جا افتاد و بعدش هم شد نبوی مشهور، عمل اصحاب، جابر، کاسر و اِلی آخره مطالبی که گفته شد و متأسفانه عده ای از این ها هم در کتاب عوالی اللئالی به عنوان حدیث آمد. حالا الحمدلله در کتب فقه بود بعدها هم که ما جوامع حدیثی متاخر نوشتیم مثل بحار، ایشان برداشت از عوالی اللئالی نقل کرد. باز خدا رحمت کند صاحب وسائل را، صاحب وسائل بر عوالی اللئالی اعتماد نکرد. روایات عوالی اللئالی را نیاورد و وافی هم که کتب هست، این جوامع حدیثی اولیه ما الحمدلله به استثنای بحار این را نیاوردند اما بحار ایشان نقل کرد و وسائل هم که کلاً از عوالی نقل نکرد. بعد ها مستدرک باز از عوالی نقل کرد و جامع الاحادیث هم باز از عوالی نقل کرد، نقل هایی که از عوالی آمد لذا این منشا شد که مثلاً باز بحث بکنند که این کجاست، این قابل اعتماد است یا نه؟

البته این را خوب دقت بکنید ایشان دارد که، حالا چون من وارد عوالی نمی شوم، عوالی را یک وقتی اشاره کردم. عوالی اصولاً چند فصل دارد، یک مقدمه دارد و چند فصل، این احادیثی را که آورده در این کتبی که نقل شده مثل فرض کنید کتاب مستدرک یا کتاب جامع الاحادیث، مثل بقیه کتب، متأسفانه یکی از مشکلاتی که ما داریم در این جوامع حدیثی، حالا این را هم بگویم، نکته حدیثی را هم بگویم، یکیش این است که آن مصدر را که نقل می کنند مثلاً می گویند عوالی اللئالی جلد فلان صفحه فلان، لکن وقتی که به مصدر مراجعه می شود این فرق می کند، مثلاً خود حاجی نوری در آن شرحی که برای عوالی در خاتمه مستدرک داده و خواسته قبول بکند می گوید بله قبول داریم که روایتی که در مقدمه آورده خیلی خرابی دارد. این را ایشان قبول کرده، در خاتمه مستدرک در مقدمه

عوالی. مقدمه را قبول کرده و ما هم یک توضیحاتی را عرض کردم انصافا در مقدمه حرف های خیلی عجیب و غریب دارد یعنی مثلا با سند نقل می کند و بالاسناد عن الكلینی محمد ابن یعقوب عن محمد ابن محبوب عن فلان، اصلا همچین شخصی وجود خارجی ندارد، محمد ابن محمد ابن محبوب، نه در مشایخ کلینی و اصلا کلا چنین شخصی وجود خارجی ندارد که ایشان حدیث را از طریق کلینی از ایشان نقل بکند، چند تا روایت هم نقل می کند و بالاسناد عن محمد ابن یعقوب عن محمد ابن. دیگه ظاهرا خود حاجی نوری هم فهمیده که امر این ها خیلی مبتذل است. حالا این چه بوده؟ این محمد ابن علی ابن محبوب بوده آن هم در تهذیب است، اصلا مرحوم کلینی از محمد ابن علی ابن محبوب کلا حدیث ندارد. در فروع خودش کلا از ایشان حدیث ندارد. پس این در محمد ابن علی ابن محبوب بوده در تهذیب، اولا کرده محمد ابن محمد ابن محبوب، دو سه بار هم می گوید، نه این که یکبار، غلطش کرده و بعد تازه از کافی هم نقل کرده. یعنی غلط اندر غلط. خیلی وضع این مقدمه و مثلا فرض کنید احتجاج را به امین الاسلام طبرسی نسبت داده است صاحب کتاب مجمع البیان، هیچ کس این مطلب را نگفته است. غرض اغلاطی که ایشان در مقدمه دارد إلی ما شا الله است و حرف های عجیب و غریب. غرض به هر حال انصافا این مقدمه اش را

اگر یک کاری می کردند مثلا می گفت ابن ابی جمهور صفحه فلان می گفت الفصل الثالث، چون این فصولی که ایشان دارد از کتب است، مثلا ما روایت من کتاب احمد ابن فهد، ما روایت من کتب العلامة، اگر این ها را جدا می کردند در آدرس، یعنی ننویسند عوالی اللئالی جلد فلان، صفحه فلان، بنویسند، خب ما ارزشش را می فهمیم، جزء مقدمه است؟ از کتاب ابن فهد گرفته؟ از کتب علامه گرفته؟ همین روایت مرفوعه زراره را ایشان از علامه گرفته.

کافی هم همین طور است، اختصاص به این ندارد. ذکر فصل و باب این استظهار را و ارزیابی حدیث را خیلی روشن می کند، دقت می کنید؟ وقتی شما فصل را نگفتید فقط ذکر صفحه کردید مثلا ایشان خیلی جاها را از کتب علامه استظهار کرده است. خب وقتی در کتب علامه می بینید حدیث نیست، خب می فهمیم که اشتباهی رخ داده، فرق می کند تا جایی کتاب دیگری استظهار کرده باشد. ایشان چون اجمالا مصادرش را گفته و فصول را به مصادر قرار داده یا مقدمه مطلق است اینها را ذکر کردن خیلی به نظر من تاثیر دارد.

و بعد ایشان نوشته و عنه فی المستدرک، الان خدمتتان توضیح دادم و مستدرک را هم توضیح دادم، حالا اگر وقت هست یک چند لحظه از این کتاب اهل سنت بیاورید. روایت در کتب اهل سنت است، در فقه اهل سنت هم هست، همین من اعتق شقصا در کتب اهل سنت در بحث غصب متعرض این روایت شدند. این روایت را در کتب اهل سنت در قیمیات آوردند، در مثلیات آن روایت إنا مثل هذا الاناء، روشن شد؟ آن در مثلیات آوردند، من اعتق شقصا را در قیمیات آوردند. این که مرحوم شیخ هم می گیرد عرض کردم سرش هم این است که روایت در مصادر ما نیست، جزء کتب اصحاب ما نیست، عرض کردم از زمان شیخ می آید، اینها بعدها در ابن ابی جمهور در عوالی آورده، بعدها هم مثلاً بحار از عوالی نقل کرده، مرحوم صاحب مستدرک از عوالی نقل کرده، یواش یواش در کتب حدیث و جوامع حدیثی وارد شده است. تصور شده که این ها جزء احادیثی است که ما داریم یا به طریق خود اصحاب از رسول الله نقل شده است.

یکی از حضار: عوالی از شیخ گرفته؟

آیت الله مددی: این که عوالی از کجا گرفته را نمی دانم چون باید این جلد را نگاه بکنیم، جلد ۳ صفحه ۴۰۰، باید نگاه بکنیم چون عرض کردم عوالی از جاهای مختلف گرفته، الان چون من مراجعه نکردم. این را اگر دارید نگاه بکنید جلد ۳ صفحه ۴۲۷، ببینید کدام فصل است، فصلی است که از علامه است، فصلی است که از ابن فهد است.

یکی از حضار: باب عتق آورده.

آیت الله مددی: بله خب عرض کردم.

این را من اعتق شقصا احتمال می دهم ایشان از علامه گرفته چون علامه از کتب اهل سنت می آورد اما این حدیث در مصادر ما نیست. این را خوب دقت کردید چطور می شود بر حسب گذشت زمان یک حدیثی در مصادر ما نیست، یواش یواش این تصور پیش می آید که این حدیث در مصادر ما موجود است،

یکی از حضار: یعنی علمای ما دقت نکردند؟

آیت الله مددی: چرا خب دقت که کردند اما تذکر ندادند، خب حالا چی بگوییم؟

.....

غرض روشن بشود که یواش یواش حدیث شده، نوشته در بحار هم هست. البته این جا بحار را که نوشته، عادتاً عوالی را بحار هم دارد. صاحب وسائل هم یک حاشیه ای بر خاتمه خودش دارد که من کتبی که مشهور نیست یا مثلاً اخبارش روشن نیست نقل نکردم که عوالی از آنهاست. کار را صاحب وسائل درست انجام داده. مستدرک و اینها هم به عنوان این که مثلاً به عنوان حدیث در این کتاب آمده. انصافاً اگر ذکر نمی شد بهتر بود یا لا اقل این توضیحات داده می شود که اصل این حدیث از اهل سنت است، دیگه چون وقت تمام شد فردا.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین